

روحانیت و حاکمیت در عصر پهلوی ها: نگاهی به سیره‌ی سیاسی آیت‌الله حایری، آیات ثلاث و آیت‌الله بروجردی

پروفسور سید حسن امین

علمیه قم را نداد. در این باب، البته هیچ غرض و مرض خاصی با حاج شیخ یا خاندان او - به خلاف آنچه مثلاً در ممنوعیت برگزاری مجلس ترحیم دکتر محمد مصدق در اسفند ۱۳۴۵ از طرف رژیم محمدرضاشاه انجام شد - در کار نبود. یک سال و نیم قبل از فوت حاج شیخ، اداره‌ی تشریفات سلطنتی در ۲۴ خرداد ۱۳۱۴ طیّ بخشنامه‌ی رسمی به سرتاسر کشور ابلاغ کرده بود که مجالس ترحیم فقط در مساجد معینی که از سوی بلدیّه = شهرداری هر شهر معین و مشخص خواهد شد، به شکل و در قالب خاصی که روضه‌خوانی و تعزیه‌داری سنتی در آن مشهود نباشد، مجاز است. بنابراین، مجالس ترحیم عامه‌ی مردم به برگزاری مجالس خصوصی محدود شده بود و این امر تا سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ ادامه داشت.

ثانیاً، بستن حوزه‌های علمیه و محدود شدن تعداد طلاب و سخت‌گیری نسبت به روحانیون پس از مرگ حاج شیخ فزونی یافت.

ثالثاً، تبلیغات ضدّ سنتی کسانی چون شریعت سنگلجی و احمد کسروی در زیر چتر حمایت دولت افزایش یافت. یعنی در حالی که هیچ گردهمایی و سخنرانی و نشر هیچ کتاب و نشریه‌ی بدون اجازه‌ی دولت ممکن نبود، آثار کسانی چون کسروی در ضدّیت با مذهب رسمی کشور مرتب چاپ می‌شد و بدتر از آن کسروی و پیروانش همه ساله در یکم دی‌ماه «جشن کتاب‌سوزان» به راه می‌انداختند و کتاب‌هایی از قبیل **مفاتیح‌الجنان** حاج شیخ عباس قمی و حتی **دیوان حافظ** و **مثنوی مولانا** را در ملأ عام از بین می‌بردند.

کسروی پژوهشگری توانا و تاریخ‌دانی مبرز و قاضی

□ دهم فروردین، چهل و هشتمین سالگرد درگذشت مرجع بزرگ تقلید شیعیان جهان آیت‌الله العظمی حاج‌آقا حسین بروجردی است. به این دلیل یادی دیگر از تعامل روحانیت با حاکمیت در این شماره بی‌مناسبت نیست.

مرجعیت شیعه در داخل ایران به همت آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی (۱۲۷۶ق-۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۵۵ق = ۱۰ بهمن ۱۳۱۵ش)، در ۱۳۴۰ ق / ۱۳۰۱ ش، در حوزه‌ی علمیه‌ی قم استقرار یافت. تأسیس یا احیاء حوزه‌ی علمیه‌ی قم در آن تاریخ، مصادف با برآمدن رضاخان سردارسپه (رضاشاه پهلوی بعدی) بود. در حالی که تمهیدات رضاشاه پهلوی برای حذف روحانیت از صحنه‌ی اجتماعی و سیاسی و تضعیف عناصر سنتی و مذهبی در جامعه‌ی ایرانی، انکارناپذیر است، آیت‌الله حایری یزدی از رویارویی و مقابله با دولت پرهیز داشت. لذا مادام که آیت‌الله حایری در قید حیات بود، تدریس منظم در حوزه و وصول و ایصال شهریه به طلاب علوم دینی، ادامه یافت. آیت‌الله حایری، به‌رغم همه‌ی مضایق دولت پهلوی، با پرهیز جدی از جنجال‌های سیاسی و رعایت نهایت احتیاط، روحانیت شیعه را از خطر اضمحلال رها نمود. تا آن‌که فوت حاج شیخ در ۱۰ بهمن ۱۳۱۵، درست همانند فوت آیت‌الله بروجردی در اوائل دهه‌ی ۱۳۴۰، فرصت بیشتری به دولت وقت داد تا با از بین رفتن رهبری واحد حوزه‌ی علمیه‌ی قم، با زمینه‌سازی تعدّد مراجع، در تضعیف هرچه بیش‌تر روحانیت بکوشد و تأثیر روحانیت را در سطح ملی به حدّ اقل برساند.

بنابراین فوت آیت‌الله حایری یزدی، مؤسس حوزه‌ی علمیه‌ی قم، فرصت دیگری برای تعمیق و تعمیم سیاست‌های سنت‌ستیزانه‌ی رضاشاه پهلوی بود. به این ترتیب که:
اولاً، رژیم اجازه‌ی برگزاری مراسم ترحیم مؤسس حوزه‌ی

دادگستری صالحی بود اما اشتباهات عظیم او همانند تأسیس یک مذهب جدید به نام «پاک دینی» یا برگزاری «جشن کتاب سوزان»، یا حمله به حافظ و مولانا قابل دفاع نیست. شاید اگر متخصصان فن، در مقام روان‌کاوی شخصیت کارآمدی چون کسروی برآیند، دین‌ستیزی آن سید اولاد پیغمبر را ناشی از عقده‌ها و سرخوردگی‌های شخصی او در زمان طلبگی‌اش در تبریز و اوائل ورودش به تهران در کسوت روحانیت بیابند. به هر حال، کسروی خدماتی کرد و صدماتی هم زد و امروز ما موظف و محقیم که کارهای خوب او را ستایش کنیم و عیب‌های او را نیز برشماریم.

باری، مرگ آیت‌الله حایری یزدی در ۱۳۱۵، به خلاف مرگ آیت‌الله بروجردی در ۱۳۴۰ که تا چهل روز در سرتاسر کشور مراسم عزاداری در پی داشت و همان عزاداری‌ها، علایق خفته‌ی مردم را نسبت به روحانیت بیدار کرد، با سکوت و خاموشی برگزار شد. لذا در پی مرگ طبیعی آیت‌الله حایری یزدی در بهمن ۱۳۱۵، بیم آن می‌رفت که حوزه‌ی علمیه‌ی قم به کلی به تحلیل برود و به تعطیل کشیده شود. در حالی که مرجعیت جهانی شیعه در این دوره به زعامت آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی (وفات ۱۳۲۵ق) در نجف مستقر بود، در داخل ایران به تدریج و با سیاست صبر و ثبات، سه چهره‌ی شاخص مذهبی در قم به‌عنوان مرجع تقلید مطرح شدند که عبارت بودند از:

۱- آیت‌الله سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای

۲- آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری

۳- آیت‌الله آقا سید صدرالدین صدر

مرحوم آیت‌الله سید محمد حجت (۱۳۱۰-۱۳۲۷ق)، از شاگردان سید محمدکاظم طباطبایی یزدی و شریعت اصفهانی، سنتی‌ترین آیات ثلاث بود و چون فرزند ارشد مرحوم حاج شیخ یعنی مرحوم حاج شیخ مرتضی حایری یزدی داماد ایشان بود، مراجعان قبلی حاج شیخ به ایشان مراجعه می‌کردند و در نتیجه، ایشان در بین روحانیون و طلاب حاضر در قم نفوذ بیش‌تری داشت. ایشان، از تظاهر به ریاست و مرجعیت، گریزان و از داشتن ارتباط با دربار و رجال سیاسی متوَحَّش و از صرف وجوه بریه بیش از حد ارتزاق متوسط برای عائله‌ی خود استنکاف کلی داشت و خود را مطلقاً به دنیا - چه

از جهت سیاسی و چه از جهت اقتصادی - آلوده نمی‌کرد.

آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری، از شاگردان آخوند ملا محمدکاظم خراسانی از جهت مبارزه‌ی سیاسی پیشرفته بود. چرا که ایشان در جنگ جهانی اول در مبارزه‌ی علیه انگلیس در عراق با آیت‌الله کاشانی در صف مجاهدین شرکت داشته و همراه ایشان اسیر هم شده بود. لذا آیت‌الله خوانساری، از جهت سیاسی به خصوص بین مبارزان بالقوه و بالفعل سیاسی در تهران، بانفوذتر بود. مرحوم خوانساری در نهضت ملی شدن صنعت نفت و نیز در موضوع انتخابات، فتوایی در پشتیبانی از اقدامات دکتر محمد مصدق صادر کرد (باختر امروز، ش ۴۵۴) که نشانه‌ی اندیشه‌های سیاسی اوست. ایشان از فلسطین نیز دفاع می‌کرد و به فدائیان اسلام نیز بیش از آقایان بروجردی، حجت و صدر بها می‌داد. (جعفریان، رسول، جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران (سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۵۷)، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۱، صص ۱۱۷-۱۱۸)

مرحوم آیت‌الله سید صدرالدین صدر (۱۲۹۹-۱۳۷۳ق)، از شاگردان آخوند خراسانی و سید محمدکاظم طباطبایی یزدی و در جوانی از مبارزان حرکت اسلامی عراق علیه انگلیس، بود. پدرش آیت‌الله سید اسماعیل صدر و نیز پدر همسرش حاج آقا حسین قمی هر دو از مراجع بودند و خود او نیز به جهت سوابق خانوادگی و نفوذ خانواده‌اش در عراق و لبنان و هند دارای وجهه‌ی بین‌المللی غیرقابل انکار بود. وی افزون بر تبحر در فقه و اصول، دارای طبع شعر ذوق و ادبی بود و در مسائل روحانیت هم قائل به اصلاحات بود، چنان‌که حتی برای شریعت سنگلجی نیز رثائیه‌ی به عربی ساخته بود.

باری، پس از مرگ حاج شیخ، روحانیت قم سه گزینه داشت و سه کار می‌توانست کرد:

۱- یا چهره‌ی برجسته‌ی مثل آیت‌الله بروجردی را علناً و رسماً به عنوان اعلم علمای شیعه به عنوان جانشین آیت‌الله حایری بپذیرد و احیاناً از او برای سرپرستی حوزه به آمدن به قم دعوت کند، و به وحدت مرجعیت برسد؛

۲- یا به تعدد و تکثر مراجع تقلید به سبک قبل از تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم تن در دهد که در هر ولایت و شهری و از جمله قم، اصفهان، مشهد، بروجرد، شیراز و حتی تهران مجتهد همان محل، مرجع مردم باشد؛ یا

۳- مرجعیت شیعه، شورایی شود و چند تن در شورای ویژه‌ی در



حوزه‌ی علمیه‌ی قم بین مراجع مختلف تقسیم شده بود و در نبود رهبری واحد، روحانیت در دوره‌ی اشغال ایران به دست متفقین، فرصت زیادی برای ورود به مسائل سیاسی نداشت.

آنچه مسلم و محقق است در آن تاریخ، مرجعیت شیعه به رغم همه‌ی فشارها، از دولت وقت کاملاً مستقل ماند و به هیچ وجه تحت تأثیر قدرت مرد مقتدر اعجوبه‌بی مثل رضاشاه پهلوی قرار نگرفت و به سنت صالحان، خود را از این که در حاشیه‌ی حاکمیت وقت به توجیه قدرت سیاسی و نظامی بپردازد، محفوظ و مصون نگاه داشت.

هنگامی که آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی، در ۱۳۲۴ برای معالجه از بروجرده به تهران آمد، بزرگان حوزه از ایشان خواستند که جهت قبول مرجعیت شیعه و مدیریت حوزه‌ی علمیه‌ی قم به آن شهر برود. با ورود آیت‌الله بروجردی به قم، آیت‌الله خوانساری رسماً از باب احترام به ایشان، در درس ایشان حاضر شد و آیت‌الله حجت، پایگاه تدریس خود را در مسجد عشقعلی و در مدرسه‌ی فیضیه به ایشان واگذار کرد و آیت‌الله صدر هم که در صحن بزرگ حرم اقامه‌ی نماز جماعت می‌کرد، جایگاه نماز خود را به ایشان داد و به این صورت، تقدم آیت‌الله بروجردی در قم محرز شد و چون به فاصله‌ی کوتاهی آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی در ۱۳۲۵ و چند ماه بعد آیت‌الله حاج آقا حسین قمی هر دو رحلت کردند، مرجعیت تامه و علی‌الاطلاق آقای بروجردی در جهان تشیع تثبیت شد.

سلوک سیاسی آیت‌الله بروجردی، مدارا با مقام سلطنت از یک سو و تقویت مذهب تشیع در سطح ایران و جهان از سوی دیگر بود. بنابراین، آیت‌الله بروجردی از پذیرفتن شاه ابایی نداشت اما در داخل ایران، با همراهی حاکمیت وقت و با استفاده از پشتیبانی عملی دولت، بساط تبلیغات بهائیت را در ایران برچید و به تخریب حظیرةالقدس ایشان دستور داد؛ هم‌چنان که در مسأله‌ی تقریب بین مذاهب هم به اخذ فتوای شیخ محمود شلتوت دایر به صحت عمل به فقه امام جعفر صادق توفیق یافت.

آیت‌الله بروجردی در مسأله‌ی ملی‌شدن صنعت نفت همگام با بقیه‌ی جناح‌ها با خلع ید از انگلیسی‌ها موافق بود و با اعتدال و استقلال رأی، نه علیه مصدق حرکتی کرد و نه

قم به دریافت وجوهات و تقسیم آن بین طلاب و اداره‌ی امور مرجعیت بپردازند.

آنچه در عمل در قم پس از فوت حاج شیخ واقع شد، ترکیبی از گزینه‌های دوم و سوم بود. به این معنی که در آغاز، آیات ثلاث، صندوق واحدی برای دریافت و پرداخت وجوه شرعی و تقسیم شهریه‌ی طلاب ایجاد کردند که به عللی که باید مورد بررسی جدی قرار بگیرد، تعطیل شد و هر کدام از آیات ثلاث جداگانه و مستقلاً به دریافت وجوه شرعی و تقسیم آن به عنوان شهریه بین طلاب پرداختند، روشی که تا امروز هم چنان ادامه دارد که هر مرجع تقلیدی، مستقل از دیگران، به طلاب شهریه پرداخت می‌کند؛ به طوری که در عمل، کارسازترین امر در تثبیت مرجعیت یک مرجع، پرداخت همین شهریه به طلاب از ناحیه‌ی اوست که هر کس کم‌ و کیفاً، بیش‌ترین و منظم‌ترین شهریه‌ی ماهانه را به طلاب و روحانیون بپردازد، مرجعیتش بیش‌تر و بهتر تثبیت می‌شود.

باری، چند ماه پس از تشکیل صندوق وجوه شرعی، اول آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری و سپس آیت‌الله صدر خود را از مسائل مالی کنار کشیدند و پرداخت شهریه‌ی طلاب را به آیت‌الله حجت واگذار کردند که اسوه‌ی تقوی و صداقت بودند و به طوری که مرحوم حاج آقا مرتضی حایری یزدی نقل می‌کردند، در روز فوت، آخرین مبلغ وجوع شرعی را داخل صندوق کوچکی به ایشان تحویل داده بودند. در این فاصله‌ی ده سال یعنی از فوت حاج شیخ در ۱۳۱۵ تا فوت آیت‌الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی در ۱۳۲۵، تشکیلات

علیه آیت‌الله کاشانی و نه علیه نواب صفوی. در عین حال، به هیچ کدام از این سه جناح هم زیاد نزدیک نشد؛ هرچند در موردی؛ به دکتر مصدق تذکراتی تند داده بود که دکتر مصدق برای دلجویی از ایشان ملک اسماعیلی (معاون نخست‌وزیر) را همراه سرتیپ مدیر به قم فرستاد.

در بررسی سیره‌ی سیاسی آیت‌الله بروجردی به این موارد نیز اشاره باید کرد:

۱- آیت‌الله خمینی در آغاز ورود آیت‌الله بروجردی از ایشان بسیار حمایت کرد، به طوری که پس از فوت آیت‌الله اصفهانی که اغلب روحانیون به آیت‌الله حاج‌آقا حسین قمی ارجاع می‌دادند، آیت‌الله خمینی مردم را به آیت‌الله بروجردی ارجاع می‌داد. به طوری که آقای مبرقی فقیه در مجله‌ی حوزه (شماره‌ی ۴۳-۴۴، ص ۷۱) بلاواسطه از آیت‌الله خمینی نقل می‌کند، دلیل آیت‌الله خمینی برای پشتیبانی از آیت‌الله بروجردی آن بوده است که مرجعیت شیعه در داخل ایران رشد کند و در عراق نماند، هرچند در نهایت آیت‌الله بروجردی، از جهت سیاست داخلی کشور، انتظارات آیت‌الله خمینی را از مرجعیت شیعه در ایران برآورده نکرد. (جعفریان، رسول، همان‌جا، ص ۱۲۰، پاورقی ۳)

۲- شاه در مقطعی، عاشق دختر سفیر ایتالیا شده بود و قصد داشت با او ازدواج کند. به طور عام، فتوای آیت‌الله بروجردی، جواز ازدواج دائم مرد مسلمان با زن اهل کتاب بود. (بعضی از فقها، ازدواج دائم را مجاز نمی‌دانستند و فقط ازدواج منقطع / صیغه را تصویب می‌کردند.) اما هنگامی که دربار در این باب از آیت‌الله بروجردی استفتاء کرد، ایشان با توجه به اهمیت موضوع به جای تکرار فتوای رسمی خود، جواب نوشت که: «مشهور بین اعظام فقهای امامیه، حرمت ازدواج دائم با کتابیه است.»

۳- هنگامی که برای برگزاری المپیاد ورزشی گویا در هند، بنا بود طبق معمول، آتش برافروخته در یونان را از ایران عبور دهند تا به مقصد برسد، آیت‌الله بروجردی، واعظ معروف تهران محمدتقی فلسفی را به نمایندگی خود نزد شاه فرستاد تا از این کار که در نظر آیت‌الله ترویج آتش‌پرستی بود، خودداری شود. (خاطرات فلسفی، ص ۱۸۱)

۴- در یکی از شماره‌های سابق مجله‌ی حافظ از قول

دکتر محمدرضا جلالی نائینی نوشتیم که آیت‌الله بروجردی پس از کودتای ۲۸ مرداد از سفارش به شاه برای نجات دکتر حسین فاطمی خودداری کرد. آن چه مسلم است آیت‌الله بروجردی در جریان کودتای ۲۸ مرداد، به دلیل وحشت از بر سر کار آمدن توده‌یی‌ها با رژیم کودتا مماشات کرد و نه تنها اعتراضی به محاکمه‌ی مصدق و اعدام فاطمی نکرد بلکه از اعدام نواب صفوی و یارانش یعنی رهبران «فدائیان اسلام» هم که در کسوت روحانیت بودند، جلوگیری نکرد.

۵- آیت‌الله بروجردی در سال‌های پایانی مرجعیت خود، با طرح اصلاحات ارضی مخالفت کرد و طی نامه‌یی که به سردار فاخر رییس مجلس نوشت، به نمایندگان هشدار داد که از تصویب آن لایحه خودداری کنند. هنگامی که شاه به آیت‌الله نوشت که دولت‌های مسلمان ترکیه و پاکستان، این طرح اصلاحات ارضی را اجرا کرده‌اند، آیت‌الله بروجردی پیغام داد که آن کشورها اول جمهوری! شده‌اند.

محمدرضاشاه پس از فوت آیت‌الله بروجردی در ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ در مقام اصلاحات مورد نظر خود که مورد تصویب و تأیید آمریکایی‌ها هم بود، برآمد و به همین دلیل، در مقام تضعیف روحانیت قم، مرگ آیت‌الله بروجردی را به سه تن از مراجع تقلید مقیم نجف یعنی آیت‌الله سید محسن حکیم، آیت‌الله سید عبدالهادی شیرازی و آیت‌الله سید محمود شاهرودی تسلیت گفت تا:

اولاً، مرجعیت از قم به نجف منتقل شود.

ثانیاً، مرجعیت شیعه دچار تعدد و تکثر شود و در نهایت فرد شاخصی مرجع واحد نباشد.

این شگرد شاه مؤثر واقع نشد؛ یعنی تمهیدات شاه برای شکستن مرجعیت در ایران ناکام ماند و پس از آیت‌الله بروجردی، هم، مراجع تقلید مقیم ایران (آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله گلپایگانی، آیت‌الله مرعشی نجفی و البته آیت‌الله خمینی) با همه‌ی تشتت، اندک‌اندک در برابر او صف‌آرایی کردند. مسأله‌ی مناسبات مردم و مرجعیت شیعه پس از فوت آیت‌الله بروجردی دغدغه‌ی اهل فکر و نظر بود و به همین جهت کتابی با عنوان بحثی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت منتشر شد که بزرگانی هم‌چون علامه طباطبایی، استاد مطهری و شهید دکتر بهشتی در آن قلم زده بودند.

